



اصول فقه ۴ (حلقه ثالثه)

درس ۲۵

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی

آموزشیار: مصطفی ده باشی

مقدمه

در درس های گذشته، اشکالی که مشهور را وادار به پاسخ گویی کرده است مورد بررسی قرار گرفت که عبارت بود از این که: در صورت عدم یقین به حدوث چیزی آیا می توان بر اساس اماره معتبر حکم به بقاء چیزی بکنیم؟ محقق نائینی (ره)، اماره را به عنوان علم تعبّدی مطرح نمود و محقق خراسانی قائل به ملازمه شرعیه بین حدوث و بقاء گردید. در این درس، شهید صدر (ره) به نقد کلام محقق خراسانی (ره) می پردازد. ایشان معتقد است که صاحب کفایه با توجیه خود، رکن بودن یقین را منکر شده است که در این صورت نیازی به پاسخ گویی به اشکال مذکور وجود ندارد. مصنف دو اشکال بر محقق خراسانی وارد می کند: الف) وی با صرف احتمال، یقین را کاشف از متیّق خود قرار داده است نه این که مراد، یقین بما هو یقین باشد؛ ب) در کلام صاحب کفایه ابهام وجود دارد که واژه «یقین» در معنای خود یقین استعمال شده یا در معنای متیّق، که در هر دو صورت با محذور مواجه است. در پایان، شهید صدر (ره) یک راه حلّ به صاحب کفایه ارائه می کند تا بتواند مشکل را حلّ کند.

از آن جا که مباحث این درس با دو درس گذشته مرتبط است، مراجعه به آن دو ضروری به نظر می رسد.

متن درس

و الصحيح أن يقال : أن مردّ هذا الوجه إلى إنكار الأساس الذي نجمت عنه المشكلة و هو ركنيّة اليقين المعتمدة على ظهور أخذه إثباتاً في الموضوعيّة، فلا بدّ له من مناقشة هذا الظهور، و ذلك بما ورد في الكفاية من دعوى أن اليقين باعتبار كاشفيّته عن متعلّقه يصلح أن يؤخذ بما هو معرّف و مرآة له، فيكون أخذه في لسان دليل الاستصحاب على هذا الأساس، و مرجعه إلى أخذ الحالة السابقة.

و هذه الدعوى لا بدّ أن تتضمن ادعاء الظهور في المعرفيّة لأنّ مجرد ابداء احتمال ذلك بنحو مساو للموضوعيّة يوجب الإجمال و عدم إمكان تطبيق دليل الاستصحاب في موارد عدم وجود اليقين.

و يرد عليها: أن المقصود بما ادّعى إن كان ابراز جانب المرآية الحقيقية لليقين بالنسبة إلى متيقّنه فمن الواضح أنّها إنّما تثبت لواقع اليقين في أفق نفس المتيقّن الذي يرى من خلال يقينه متيقّنه دائماً، و ليست هذه المرآية ثابتة لمفهوم اليقين، فمفهوم اليقين كأيّ مفهوم آخر إنّما يلحظ مرآة إلى أفرادها لا إلى متيقّنه، لأنّ الكاشفيّة الحقيقية التي هي روح هذه المرآية من شؤون واقع اليقين لا مفهومه، و إن كان المقصود أخذ اليقين معرّفاً و كناية عن المتيقّن فهو أمر معقول و مقبول عرفاً و لكنّه بحاجة إلى قرينة. و لا قرينة في المقام على ذلك خاصّة و لا عامّة. أمّا الأولى فانتفاؤها واضح، و أمّا الثانية فلأنّ القرينة العامة هي مناسبات الحكم و الموضوع العرفية و هي لا تأتي في المقام عن دخل اليقين في حرمة النقض. و كان الأولى بصاحب الكفاية أن يستند في الاستغناء عن ركنيّة اليقين إلى ما لم يؤخذ في لسانه اليقين بالحدوث من روايات الباب.

نقد شهید صدر بر کلام صاحب کفایه

صاحب کفایه در پاسخ به اشکال کفایت اماره برای جریان استصحاب فرمودند: مفاد دلیل استصحاب، ملازمه جعلیه بین حدوث و بقاء است. مرحوم خوئی اعتراضی بر آن وارد کردند؛ اما شهید صدر پاسخ ایشان را نپذیرفته و معتقدند که صاحب کفایه با توجیه خود، اصل صورت مسئله را _ که منشأ اشکال شده بود _ از بین برده است و رکن بودن یقین به حدوث را اِنکار نموده است؛ لذا مجالی برای حلّ اشکال باقی نمی ماند. بنابراین ایشان باید ظهور اخذ واژه یقین در ادله استصحاب را مورد بررسی قرار دهد و توضیح دهد که چگونه این ظهور را انکار نموده است.

متن عربی و نکات تطبیقی

و الصحيح أن يقال : إنّ مردّ هذا الوجه (١) إلى إنكار الأساس الذي نجمت عنه (٢) المشكلة و هو (٣) ركنیّ اليقين المعتمدة على ظهور أخذه (٤) إثباتاً (٥) في الموضوعیّ (٦)، فلا بدّ له من مناقشة هذا الظهور.

۱. یعنی: کلام صاحب کفایه.

۲ و ۳. مرجع ضمیر: اساس.

۴. مرجع ضمیر: یقین.

۵. نحوه اخذ را تفسیر می کند. گاهی یقین و قطع به شیء در دلیل حکم اخذ شده است (اثباتی) و گاهی عدم یقین و قطع به شیء در دلیل حکم اخذ شده است (سلبی). در دلیل استصحاب، یقین به حالت سابقه به شکل اثباتی اخذ شده است.

۶. جار و مجرور، متعلّق به ظهور.

مناقشه صاحب کفایه در ظهور واژه یقین در موضوعیّ

مرحوم آخوند می فرمایند: یقین از آن جهت که کاشف از متیقّن است در دلیل اخذ شده است. یقین به حدوث به عنوان کاشف از حدوث مأخوذ است، نه یقین بما هو یقین. بنابراین آن چه که موضوعیّت دارد، حدوث است، و یقین، طریق برای کشف این حدوث است. پس از نظر صاحب کفایه، حدوث، رکن استصحاب است، نه یقین به حدوث.

متن عربی و نکات تطبیقی

و ذلك (١) بما ورد في الكفاية (٢) من دعوى أنّ اليقين باعتبار كاشفٍ عنه متعلّقه يصلح أن يؤخذ بما هو معرّف و مرآة له (٣) فيكون أخذه (٤) في لسان دليل الاستصحاب على هذا الأساس، و مرجعه إلى أخذ الحالة السابقة.

۱. مشارالیه: مناقشۀ ظهور اخذ واژه یقین در ادله استصحاب.

۲. کفایه الاصول، ج ۲، ص ۳۱۰.

۳. مرجع ضمیر: متیقّن.

Sco1: ۹:۳۶

مناقشه صاحب کفایه در ظهور واژه یقین در موضوعی (ادامه مباحث)

صاحب کفایه، حدوث را رکن استصحاب می داند و یقین را به عنوان طریقی برای کشف حدوث معرفی می کند. پس مراد از یقین در ادله استصحاب، یقین بما هو کاشف عن متیقنه است.

نقد مدعای صاحب کفایه درباره یقین در ادله استصحاب

الف) شما احتمال دادید که مراد از یقین، یقین به عنوان کاشف از متیقن است که اگر این احتمال، ظاهر نباشد قابل استناد نیست و اگر ادعای تساوی احتمال خود با احتمال یقین بما هو یقین داشته باشید موجب اجمال دلیل خواهد شد و وظیفه ما مراجعه به قدر متیقن است. اگر ما ندانیم که مراد امام (ع) یقین بما هو یقین است یا یقین بما هو کاشف عن متعلقه، در این صورت اگر احتمال اول اخذ شده باشد فقط موارد یقین به حدوث را شامل می شود و اگر احتمال دوم اخذ شده باشد هم موارد یقین به حدوث را در بر می گیرد و هم موارد قیام اماره بر حدوث. قدر متیقن آن است که استصحاب فقط در موارد یقین به حدوث جریان یابد.

متن عربی و نکات تطبیقی

و هذه الدعوى لا بد أن تتضمن ادعاء الظهور في المعرفة (۱) لأن مجرد ابداء احتمال ذلك (۲) بنحو مساو للموضوعية يوجب الإجمال و عدم (۳) إمكان تطبيق دليل الاستصحاب في موارد عدم وجود اليقين (۴).

۱. یعنی: ظهور یقین در معرفتی و کاشفی.

۲. مشارالیه: کاشفی و مرآتیت یقین.

۳. عطف بر اجمال.

۴. یعنی: مواردی که اماره بر حدوث داشته باشیم.

Sco2: ۱۷:۳۰

نقد مدعای صاحب کفایه درباره یقین در ادله استصحاب (ادامه مباحث)

صاحب کفایه، یقین مأخوذ در ادله استصحاب را یقین به عنوان کاشف از متیقن معرفی کرد. اولین نقدی که به او وارد شد این بود که با صرف احتمال نمی توان این ادعا را اثبات نمود؛ اگر هم با احتمال یقین بما هو یقین مساوی باشد به اجمال خطاب می رسیم که باید قدر متیقن را اخذ کرد.

نقد دوم

کلام شما در استعمال واژه «یقین» ابهام دارد؛ زیرا شما می گوید: یقین به عنوان اینکه کاشف از متعلق خود است، در دلیل استصحاب اخذ شده است. مراد شما از واژه «یقین» در این عبارت چیست؟ آیا در خود معنای یقین استعمال شده یا کنایه از متیقن است؟ اگر مراد صاحب کفایه صورت اول باشد، با محذور ثبوتی مواجه هستیم؛ چون ممکن نیست که مفهوم یقین، کاشف از متیقن خود باشد، بلکه مصداق یقین، مرآة و کاشف از متیقن است و

مفهوم، کای است که آیی مصادیق خود است، نه این که آیی متیقن باشد. مثل آنچه که در واقع می سوزاند، مفهوم آتش نیست بلکه مصداق آتش است. در محل بحث نیز مفهوم یقین دارای مصداق است که آن مصداق، کاشف از متیقن است نه مفهوم.

متن عربی و نکات تطبیقی

و یرد علیها: انّ المقصود بما ادّعی (۱) انّ کان ابراز جانب المرآتیه الحقیقیه للیقین بالنسبه إلی متیقّنه (۲) فمن الواضح أنّها (۳) انّما تثبت لواقع الیقین (۴) فی أفق نفس المتیقّن (۵) الذی یری من خلال یقینه متیقّنه دائماً، و لیست هذه المرآتیه ثابتة لمفهوم الیقین، فمفهوم الیقین کای مفهوم آخر إنّما یلحظ مرآة إلی أفراده لا إلی متیقّنه، لانّ الکاشفیه الحقیقیه الّتی هی روح هذه المرآتیه من شؤون واقع الیقین لا مفهومه.

۱. یعنی: اخذ مفهوم یقین به عنوان کاشف از متیقن خود در دلیل استصحاب.

۲. یعنی: حدوث.

۳. مرجع ضمیر: مرآتیت حقیقی.

۴. یعنی: یقینی که مصداق مفهوم یقین است.

۵. یعنی: افق ذهنی صاحب یقین.

Scor: ۲۷:۰۲

نقد دوم مدّعی صاحب کفایه درباره یقین مأخوذ در ادله استصحاب (ادامه مباحث)

در نقد اول گفته شد که صاحب کفایه به مجرد احتمال، ادّعی خود را مطرح ساخته است. در صورت اول نقد دوم نیز به این نکته اشاره شد که اگر واژه یقین در معنای مفهوم یقین استعمال شده باشد باید مفهوم یقین، کاشف حقیقی از متیقن باشد که چنین چیزی امکان ندارد، چون مصداق یقین، کاشف از متیقن است.

صورت دوم نقد دوم

اگر واژه یقین، کرایه از متیقن باشد، محذور ثبوتی وجود ندارد، اما با محذور اثباتی مواجه هستیم؛ چون استعمال یقین در معنای متیقن، نیازمند قرینه خاص یا عامه است. قرینه خاص که وجود ندارد؛ چون قرینه متصل در دلیل استصحاب وجود ندارد که یقین را به متیقن تفسیر کند. در مورد قرین عامه ممکن است کسی ادّعا کند که همان مناسبات عرفی میان حکم و موضوع است؛ یعنی عرف از باب تناسبی که بین حکم و موضوع می بیند مراد مولا از یک موضوع را حمل بر معنایی غیر از معنای حقیقی می کند و گاهی موضوع را توسعه می دهد و گاه تضییق می کند. در مثال ما نیز صاحب کفایه موضوع دلیل استصحاب را توسعه می دهد و می گوید: یقین اخذ شده در دلیل استصحاب، موضوعی ندارد، بلکه طریقی برای رسیدن به حالت سابقه است و اماره هم یکی از طرق است. اما این کلام صاحب کفایه صحیح نیست؛ چون عرف مخالفتی ندارد با این که یقین بما هو یقین در حرمت نقض دخالت داشته باشد؛ لذا مناسبات عرفی حکم و موضوع نمی توانند قوینّه عام بر مدّعی صاحب کفایه محسوب شوند.

متن عربی و نکات تطبیقی

و إن كان المقصود أخذ اليقين معرفاً (۱) و كناية عن المتيقن فهو أمر معقول (۲) و مقبول عرفلاً (۳) و لكنّ بحاجة إلى قرينة. و لا قرينة في المقام على ذلك (۴) خاصّة و لا عامّة. أمّا الأولى فانتفاؤها واضح، و أمّا الثانية فلأنّ القرينة العامة هي مناسبات الحكم و الموضوع العرفية و هي (۵) لا تأبى في المقام (۶) عن دخل اليقين في حرمة النقض.

۱. واو تفسیری.

۲. یعنی: محذور ثبوتی نداریم.

۳. یعنی: امری عقلائی است و عرفاً محذوری نداریم.

۴. مشارالیه: اخذ یقین کنایه از متیقّن.

۵. یعنی: دلیل استصحاب.

ارائه راه حلّ به صاحب کفایه توسط شهید صدر

محقّق خراسانی می تواند روایت عبدالله بن سنان را ، قرینۀ منفصله بر روایاتی قرار دهد که در آن ها واژه یقین اخذ شده است؛ چون در روایت عبدالله بن سنان، امام (ع) به حالت سابقه اشاره کرده بودند ، نه یقین به حالت سابقه . بنابراین مراد از یقین در سایر روایات، یقین به عنوان کنایه از متیقّن است .

متن عربی و نکات تطبیقی

و كان الأولى بصاحب الكفاية أن يستند في الاستغناء عن ركنيّة اليقين إلى ما لم يؤخذ في لسانه اليقين بالحدوث من (۱) روايات الباب.

۱. بیان از مالِم يؤخذ.

Sc04: ۳۸: ۴۸

چکیده

۱. صاحب کفایه، یقین اخذ شده در ادله استصحاب را به عنوان کاشف از متیقّن معرفی می کند. بنابراین یقین از نظر وی طریقیّت دارد، نه موضوعیّت.
۲. نقدهای شهید صدر به مدّعی صاحب کفایه عبارتند از:
 - الف) صرف این احتمال که مراد از یقین، کاشفیّت آن از متیقّن باشد، فایده‌ای ندارد و در صورت تساوی این احتمال با احتمال اخذ یقین بما هو یقین، اجمال دلیل حاصل می شود که باید به قدر متیقّن اکتفا نمود.
 - ب) اگر واژه یقین در معنای مفهوم یقین استعمال شده باشد، مفهوم یقین هیچ گاه نمی تواند کاشف از متیقّن خود باشد، بلکه آئینه مصادیق خود است.
 - ج) استعمال واژه یقین در معنای متیقّن نیازمند قرینه خاصّ و یا عامّه است. قرینه خاصّ که منتفی است و قرینه عامّه هم نمی تواند مناسبات عرفی میان حکم و موضوع باشد.
۳. صاحب کفایه با قراردادن روایت عبدالله بن سنان به عنوان قرینه منفصله بر سایر روایات، می تواند مدّعی خود را اثبات کند.